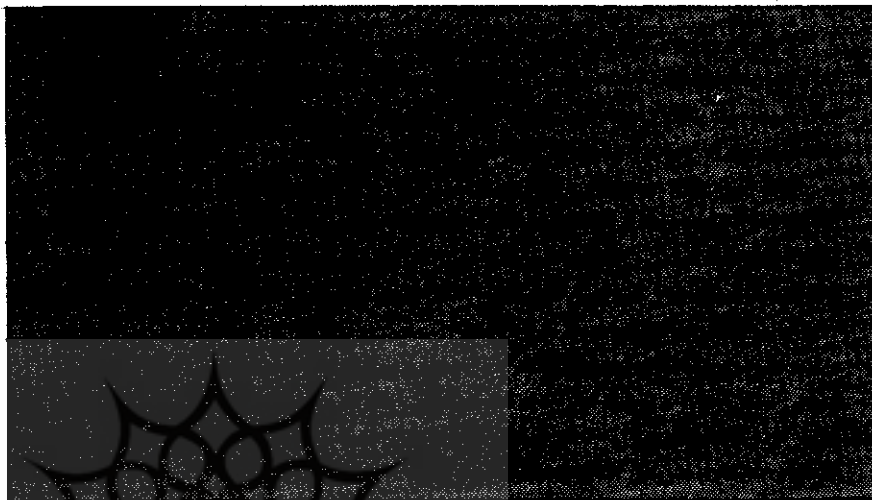


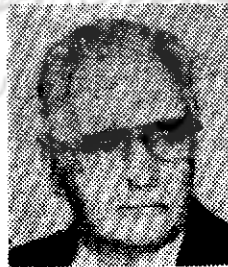
حزب توده ایران؛ ۵۰ سال و ۳ سال!

سابق مایل باشد از این اسم استفاده کند. چون میراث این حزب جز بدنایمی و رسوایی چیزی نیست که اشتیاقی در غیر توده‌ایها برای غصب آن و نسبت دادن آن به خود برانگیزد. و اما توده‌ایهای سابق نیز همان طور که دکتر مصدق در دادگاه گفت «بعضی نفتی انگلیسی بودند و بعضی روسی» یعنی یک عده که اکثریت و ستونهای اصلی این حزب را تشکیل می‌دادند وابسته به دولت شوروی و پیرو رهنمودهای آن بودند و جمعی دیگر که ظاهر خود را مانند دیگران آراسته بودند و دم از دوستی و علاقه به شوروی و کمونیسم می‌زدند، لیکن باطناً وابسته به انگلیسیها یا مراجع دیگری بودند و برای کار به نفع اربابان خود در حزب نفوذ کرده بودند. اما در میان همان دسته وابسته به شوروی نیز شعبات متعددی وجود داشت که سر نخ هر کدام در دست یکی از سازمانهای متعدد شوروی سابق بود. مثلاً آن گروه که مدتی «فرقه دموکرات آذربایجان» را علم کرده بودند و علمدار آنها غلام یحیی دانشیان بود، هم پیش از تشکیل فرقه که عضویت حزب توده را داشتند، و هم پس از فروپاشی فرقه که دوباره به حزب بازگشتند، رابطه‌شان با حزب کمونیست آذربایجان شوروی و رهبران این حزب بود. اما رهبران دیگر حزب توده عموماً بطور مستقیم یا غیرمستقیم، منجمله از طریق کارمندان سفارت شوروی یا اداره بازرگانی آن کشور و مؤسسات دیگر شوروی، حتی کمانداهای ارتش سرخ، با حزب کمونیست اتحاد شوروی و مقامات دیگر دولت شوروی ارتباط داشتند. در زمان مهاجرت و پس از آن همین رابطه‌ها ادامه یافت و تنوع بیشتری گرفت. چون برای رفع نیازهای خود و مهاجران دیگر عضو حزب مجبور بودند با سازمانهای گوناگون دولت شوروی و حزب کمونیست آلمان شرقی و کلاً دولتهای بلوک شوروی سر و کار داشته باشند. از این رو این سازمانها و مقامات نیز در برابر این نیازها هر کدام توقعاتی از آنها داشتند، که خواه و ناخواه بایستی انجام می‌دادند. حتی ابرج اسکندری مؤسس و دبیر کل حزب توده اعتراف می‌کند که «اشکال در رابطه با شوروی نیست. اشکال در رابطه با مقاماتی است که جنبه حزبی ندارند و برای خودشان وظایف دیگری دارند... این دخالتها مربوط به ارگان معینی است که تازه خودش یکی از این ارگانهاست، چون که جریانهای مختلفی وجود دارد. مثلاً یکی از این جریانها به آذربایجان شوروی مربوط است که غلام یحیی و اطرافیانش نماینده آن هستند. یک جریان دیگر جای دیگر است. بنده



دکتر خامه‌ای - حقیقت این است که برای پاسخ به این سؤال آدم مناسبی را انتخاب نکرده‌اید. من مدت‌هاست ارتباطی با این حزب و اعضای آن نداشته‌ام، یعنی دقیقاً از سال ۱۳۳۲ به بعد. پیش از آن شش سال (۱۳۲۶ - ۱۳۲۰) عضو و همکار آن و شش سال دیگر (۱۳۲۶ - ۱۳۳۲)، یعنی از زمان انشعاب تا کودتای ۲۸ مرداد، مخالف و منتقد این حزب بوده و با آن مبارزه می‌کرده‌ام. همین. اینکه سی سال بعد در مهاجرت یا در

دکتر انور خامه‌ای



ایران، چه به سر آن آمده است، من فقط مثل هر ایرانی دیگری ناظر آن بوده‌ام و گاهی بکلی بی‌اطلاع. اینکه هر وقت صحبت از حزب توده است نام من هم به میان می‌آید به علت «خطرات سیاسی» مربوط به همان دوازده سالی است که منتشر کرده‌ام و مورد استقبال فراوانی قرار گرفته است. اگر انتشار آن «خطرات» نبود شاید این گونه نام من با سرنوشت حزب توده به هم گره نمی‌خورد. به هر حال چون سؤالی کرده‌اید، باید جوابی که به نظر منطقی می‌آید به آن بدهم. اولاً فکر نمی‌کنم کس دیگری غیر از توده‌ایهای

مصاحبه‌ای با: دکتر انور خامه‌ای

گزارش - به تازگی برخی چاهی با پست تصویری برای مجله فرستاده‌اند که عنوان آن چنین است: اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت پنجاه و چهارمین سالروز تأسیس حزب. دریافت چنین اعلامیه‌ای برای ما شگفت‌انگیز بود. چون تا آنجا که ما اطلاع داشتیم تا هنگام فروپاشی شوروی در سال ۱۳۶۹ تنی چند از باقی‌ماندگان کمیته مرکزی پیشین این حزب که موفق به فرار شده یا در خارج از کشور می‌زیستند، در مسکو ادعای رهبری چنین حزبی را داشتند. لیکن پس از فروپاشی آن نظام که بر پا دارنده این گروه و تأمین‌کننده مخارج آن بود به نظر می‌رسید که جمع اینان نیز به پراکندگی گراییده است. در چند سال اخیر نیز نام و نشانی از این حزب مشاهده نمی‌شد. کما اینکه آقای دکتر کیانوری آخرین دبیر کل این حزب و خانم مریم فیروز عضو پیشین کمیته مرکزی آن در مصاحبه‌های اخیر خود به گونه‌ای سخن رانده بودند که گویی سرانجام فاتحه این «حزب» خوانده شده و به بایگانی تاریخ سپرده شده است. از این رو هنگامی که این اعلامیه به دست ما رسید، سخت شگفت‌زده شدیم و چون شمارا در این زمینه صاحب نظر و مطلع می‌شناسیم امیدواریم ما را در حل این معما یاری دهید. نخستین پرسش ما این است: آیا نویسندگان و نشر دهندگان این اعلامیه، همان توده‌ایهای سابق‌اند یا اینکه فرصت طلبان دیگری برای نیل به مقاصد خاصی از نام این «حزب» استفاده کرده‌اند؟

خودم لافاقل سه جریان مختلف را شخصاً پیدا کرده‌ام و این سه جریان بسته به اینکه کدامشان پیون و عامل خودشان را بیشتر وارد کرده باشند، پیش می‌برند و گزارش می‌دهند...» (خاطرات سیاسی ایرج اسکندری به کوشش علی دهباشی ص ۳۲-۳۳)

مسئله اصلی این است که این سازمانها و این مقامات شوروی پس از فروپاشی آن از میان نرفته‌اند، تنها تغییر صورت و تغییر نام داده‌اند. حالا به اصطلاح «مستقل» شده‌اند، «دموکرات» شده‌اند. اما برای حفظ موجودیت و منافع خود به همان وظایف سابق مشغول‌اند و به همان عناصر برای انجام همان وظایف نیاز دارند، یعنی به «خبرچین»، گزارشگر و عامل فعال سیاسی احتیاج دارند. از سوی دیگر آن «پیون»ها، آن «خبرچین»های سابق هم همه از میان نرفته‌اند. اگر بعضی

بوتام نظم تاریخی و زمانی را رعایت خواهیم کرد و این نمونه‌ها را از روز تأسیس حزب شروع می‌کنم و همراه زمان به پیش خواهیم رفت. اما همین جا بگویم که این صورت به هیچ روی کامل نیست و موارد مهم دیگری از زیانهای راکه حزب توده به استقلال، آزادی و استقرار عدالت اجتماعی در ایران زده است می‌توان بر آن افزود:

- ۱- حزب توده از همان بدو تأسیس آشکارا وظیفه ستایشگری از دولت شوروی و هر چه را مربوط به آن بود برعهده گرفت و تعریف و تمجید و تحسین از سیاست شوروی و هر کاری را که این دولت می‌کرد افتخاری بزرگ برای خود می‌شمرد. بدون اغراق از لحظه پیدایش این حزب، تا هنگام فروپاشی آن در ۱۳۶۳ در تمام «همزاران نشریه، کتاب، جزوه و اعلامیه‌ها، تراکتها، شعارها، قطعه‌نامه‌ها، سخنرانیها، کنفرانسها و هر

باید جستجو کرد و فهمید سر نخ حزب توده جدید الاحداث در دست کدام قدرت جهانی است؟

از سالخورده‌ترینشان مانند غلام یحیی مرده‌اند جوانترهاشان هنوز زنده‌اند و برای زنده ماندن نیاز به وجوهی دارند که باید از همان «جاه» بگیرند و از همان رابطه‌های سابق استفاده کنند. برای آنها چه فرقی دارد که اسم آن سازمانها چیست و خودشان در خدمت چه کسانی و چه دولتهایی هستند؟ برژنف یا پلستین؟! حزب کمونیست شوروی یا سازمان سیا؟! آنها مدهتاست هرگونه ایمانی و عقیده‌ای را از دست داده‌اند و به یک مهره یک «پیون» مبدل شده‌اند. بنابراین جواب سؤال شما برمی‌گردد به اینکه به بینم سر نخ این «حزب توده جدید الاحداث» به کدام یک از آن «جاه» مربوط می‌شود؟ باید دید فرمان صدور این «اعلامیه» و احتمالاً دنباله‌های آن از کجا صادر شده است. بنا کو، مسکو، واشنگتن، لندن یا جاهای دیگر؟!

انحصار طلبی زیر لوای آزادی خواهی

گزارش- شما گفتید که رسواییها و بدنامیهای حزب توده در گذشته چنان فراوان و مستمر بوده که هیچ ایرانی شرافتمندی حاضر نیست عضویت چنین «حزبی» را بپذیرد. اما در «اعلامیه» مزبور سخن از پنجاه و چهار سال پیشکار این حزب در راه «آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی» در میان است. ممکن است شمه‌ای از آن رسواییها و بدنامیهای این حزب را نشان دهید و ضمناً نظر خودتان را درباره ادعایی که نویسندگان «اعلامیه» کرده‌اند بیان کنید.

دکتر خامه‌ای- بگذارید اول مهمترین نمونه‌های کارهای زشت این حزب را به اختصار شرح دهم که هر کدام در زمان وقوع مورد تنفر و انزجار آزادیخواهان و میهن پرستان قرار گرفته است. در این مورد تا حدی که

صدمات به گردن دولتهای وقت بود. اما از یک حزب هوادار «استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی» انتظار می‌رفت علیه این اقدامات اعتراض کند، نه اینکه از آنها پشتیبانی نماید یا حداکثر سکوت.

۴- استفاده از نفوذ ارتش سرخ و دولت شوروی در انتخابات دوره چهاردهم و تحمیل چند نماینده به مردم نواحی شمال. سابقاً نمایندگان فراکسیون توده این واقعیت را تکذیب و انکار می‌کردند اما امروز اسناد انکارناپذیری در آرشیو «سازمان اسناد ملی ایران» وجود دارد که تحمیلی بودن آنها را (به جز تقی فداکار نماینده اصفهان) مسلم می‌سازد.

۵- پشتیبانی از تقاضای کافتارادزه معاون وزارت خارجه شوروی که امتیاز نفت شمال ایران را به صورت امتیازنامه‌ای مشابه امتیاز نفت جنوب می‌خواست و به قول دکتر مصدق «عیناً کپی قرارداد ۱۹۳۳ بود». کار این پشتیبانی به اقتضای کشید و راه‌پیمانی حزب توده تحت حمایت سربازان شوروی موجب فرار عده‌ای از راه‌پسیمان از صفوف آن و استعفای جمعی از روشنفکران از حزب گردید.

۶- هنگامی که دکتر مصدق طرح منوعیت وزیران و نخست‌وزیران از مذاکره درباره امتیاز را ارائه داد و به تصویب رساند روزنامه‌های حزب توده او را به باد انتقاد گرفتند و اشراف و مرتجع خواندند، در حالی که دکتر مصدق هیچ گناهی جز دفاع از منافع ملی و کوشش برای حفظ ثروت ملی ایران نداشت.

۷- حزب توده که خود را آزادبخواه، دموکرات و طرفدار قانون اساسی مشروطه معرفی می‌کرد، قدرت تحمل موجودیت هیچ حزب یا سازمان دیگری را نداشت و به تمام معنی انحصار طلب بود. به جمعیتها و سازمانهای دیگر افراد نفوذی می‌فرستاد تا آنها را متلاشی کنند یا تخم نفاق میان آنها بپاشند. اجتماعات و گردهم‌آیی‌های کوچک احزاب دیگر را با حمله و هجوم اعضای خود برهم می‌زد. حتی نمی‌گذشت سازمانهای صنفی دیگری در جنب شورای متحده تشکیل شود. «اتحادیه کارگران و برزگران» را متلاشی کرد و باشگاه آن را مورد حمله و تخریب قرار داد. حتی رهبر این اتحادیه- یوسف افتخاری- را دستگیر و در زندان شورای متحده حبس و شکنجه کرد. بسیاری از کمیته‌های حزب توده در شهرهای شمال دارای افراد مسلح بودند و در باشگاههای خود زندان اختصاصی داشتند و مخالفان حزب را تهدید و گاهی زندانی و شکنجه می‌کردند.

۸- با وجود این وقتی میرجعفر باقروف رهبر آذربایجان شوروی دستور تشکیل فرقه دموکرات و انحلال کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان را صادر کرد، فوراً این کمیته الحاق خود را به فرقه اعلام کرد و کمیته مرکزی حزب توده هم آن را تأیید کرد، در حالی که این کار مخالف اساسنامه و آئین‌نامه حزب بود!

چه این حزب رسماً گفته و نوشته است، یک کلمه انتقاد یا ایراد کلی یا جزئی از شوروی و سیاست و اعمال آن نمی‌توان یافت. و آنچه هست تحسین است و تمجید و دفاع از آنها و حمله و اعتراض به کسانی که جرأت کرده به حریم «مقدس اتحاد شوروی وطن کارگران جهان» جزئی جسارتی کرده بودند. این روش به ویژه در سالهای اول عمر این حزب که ارتش شوروی همراه با ارتشهای آمریکا و انگلیس کشور ما را اشغال کرده و موجب فقر و ناامنی و گران و مذاخلات بیجا در زندگی داخلی مردم شده بودند، زشت، زنده و نفرت‌انگیز می‌نمود. حزب خود را موظف می‌دانست در جشنهای رسمی شوروی مانند سالگرد انقلاب اکبر (۷ نوامبر)، روز تأسیس ارتش سرخ، روز تولد و وفات لنین و تولد استالین جشن بگیرد و صفحه‌های متعددی از روزنامه‌ها و مجلات خود را به آن تخصیص دهد. باشگاههای حزب به ویژه در شمال آکنده از تصاویر بزرگ استالین و رهبران دیگر شوروی و ژنرالهای ارتش سرخ بود. آیا مردم ایران حق نداشتند چنین حزبی را بیگانه پرست بشمارند و از آن بیزار شوند؟!

۹- همکاری حزب با بعضی از عمال سرشناس انگلیس مانند مصطفی قانع آن هم در زمان اشغال کشور از طرف ارتشهای متجاوز آمریکا و انگلیس و شوروی مردم این همکاری را بازتاب اتحاد انگلیس و شوروی و تقسیم ایران می‌شمردند و از آن متنفر بودند.

۱۰- دفاع از تمام اقدامات و مقرراتی که متفقین مشترکاً برای حفظ منافع خود به دولت ایران تحمیل می‌کردند، مانند قرارداد سه جانبه، تبدیل و افزایش نرخ ارز، پرداخت مخارج ارتشهای متفقین در ایران، استخدام مستشاران آمریکایی و غیره. البته گناه اصلی این

۹- در شرایطی که اکثریت قاطع مردم ایران «حکومت خودمختار آذربایجان» را که هدف نهائی آن جدایی آذربایجان از ایران و الحاق آن به آذربایجان شوروی بود، محکوم می‌کردند، حزب توده با تمام نیروی تبلیغاتی و تشکیلاتی خود از آن پشتیبانی کرد و حتی افسر و اسلحه برای آن فرستاد و به توده اعضای حزب این گونه تلقین می‌کرد که گویا «ارتش آذربایجان» برای آزادی تمام ایران خواهد جنگید!

۱۰- ترور و قتل محمد مسعود روزنامه‌نگاری که از آزادی دفاع می‌کرد و مردم نوشته‌های او را چون برگ زر ننگ می‌داشتند یکی دیگر از شاهکارهای توده‌ایها است. گرچه بیشتر رهبران حزب از آن بی‌اطلاع بودند لیکن مسلم است که تمام کسانی که در این جنایت دست داشتند اعضای حزب توده بودند و مسئول تشکیلات حزب از آن آگاه بود. انگیزه آن بدنام ساختن دشمنان

حزب و تقویت موضع آن بود. و مهمتر از همه طراح و گرداننده اصلی آن خسرو روزبه بود، یعنی کسی که هنوز هم نویسندگان این «اعلامیه» به «پرچم پرافتخار و خونینی» که او به دوش می‌کشید فخر می‌کنند.

۱۱- قتل احمد دهقان روزنامه‌نگار دیگری که با دولت شوروی مخالف بود و اسرار سیاسی عمال آن را در ایران و جنایات حزب توده را افشا می‌کرد.

۱۲- مبارزه با جبهه ملی از آغاز تأسیس آن، متهم ساختن دکتر مصدق و رهبران دیگر جبهه ملی به اینکه عامل انگلیس و استعمارند، مرتجع و عوام فریب‌اند، و حتی از هیئت حاکمه وقت نیز خطرناک‌ترند.

۱۳- حزب توده با تمام توانش با نهضت ملی کردن صنعت نفت

مخالفت کرد. نخست آن را نقشه انگلیسیها برای تحکیم استعمار و استثمار خویش خواند. ولی چون این اتهام خیلی رسوا و بی‌مایه بود و حتی اعضای حزب نیز آن را مسخره می‌کردند، گفته خود را عوض کرد و ملی کردن صنعت نفت را نقشه آمریکائیان برای ربودن نفت ایران از دست انگلیسیها نامید. رهبران حزب توده برای جلوگیری از ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت غاصب نفت انگلیس، از هیچ تهمتی، از هیچ توطئه‌ای، از هیچ خرابکاری‌ئی، فروگذار نکردند.

در فروردین ۱۳۳۰، چند روز پس از تصویب اصلی ملی کردن صنعت نفت، یعنی پیش از طرح و تصویب قانون خلع ید، در آبادان اعتصاب راه انداختند، آشوب برپا کردند، یک یا دو نفر انگلیسی کشته شدند، بهانه به دست انگلیس دادند تا کشتی جنگی به آبادان بیاورد، در اصفهان و رشت و شهرهای دیگر جنجال، زد و خورد و دعوا آفریدند. خلاصه به هر وسیله‌ای متشبث شدند که جلوی پیشرفت نهضت ملی کردن نفت را بگیرند و

خوشبختانه موفق نشدند.

۱۴- انتخاب دکتر مصدق به نخست‌وزیری برای حزب توده ضربه‌ای مرگبار بود. او را دشمنی سهمگین برای خود می‌شمردند و از انتخاب وی سخت خشمگین بودند. پیروزیهای بزرگ دکتر مصدق در نخستین ماههای حکومت خود، تصویب قانون ۹ ماده، تشکیل شرکت ملی نفت، خلع ید از انگلیسیها و بیرون راندن کارشناسان انگلیسی از ایران، خشم توده‌ایها را به سرحد جنون کشاند و به عقده حقارتی در سان‌ناپذیر مبدل ساخت. حزب توده تصمیم گرفت به هر قیمت هست حکومت مصدق را سرنگون سازد. تهمتی نبود که به مصدق نسبت دادند! آشوب و زد و خورد و کشتاری نبود که به راه نیانداخت! همزمان با این اعمال وابستگان به سیاست انگلیس در مجلس و روزنامه‌هایی که با پول بی‌حساب شرکت نفت انگلیس



پیروزی‌ها و محبوبیت دکتر مصدق توده‌ایها را به عقده حقارت درمان‌ناپذیری دچار کرده بود...

اداره می‌شدند و به ویژه بلندگوهای تبلیغاتی شرکتهای چندملیتی نفت معروف به هفت عجزوه در سراسر جهان از این حادثه آفرینی‌ها استفاده می‌کردند و چنین جلوه می‌دادند که گویی حکومت مصدق ایران را گرفتار آشوب و هرج و مرج و فقر و قحطی ساخته است و آن را به سوی کمونیسم و اسارت شوروی پیش می‌برد. این خرابکاری و کارشکنی حزب توده تا روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت و یکی از عوامل اصلی موفقیت کودتا و شکست و سرنگونی حکومت مصدق بود. آن رهبران حزب توده که ادعا می‌کنند گویا پس از پیروزی قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۰ حزب روش خود را عوض کرده و به یاری مصدق پرداخته است، بهتر است به روزنامه‌ها و نشریات خودشان نگاه کنند و به بینند که هیچ تغییر بنیادی در روش آنها پدید نیامده بوده است. گرچه آنها به قول خودشان «دست‌انقلاب» به سوی جبهه ملی دراز کرده و با بعضی رهبران این جبهه ملاقاتهایی می‌کردند، ولی هدف از این ملاقاتها بیشتر گرفتن اجازه برای تشکیل

میتینگ «صد هزار نفری» به مناسبت مرگ استالین یا راه‌پیمائیهایی دیگر به منظور قدرت‌نمایی بود. والا مقارن با توطئه ۱۹ اسفند ۳۱ برای کشتن مصدق روزنامه مردم می‌نوشت: «دولت مصدق و دربار پسر رضاخان یکی از دیگری بدترند. زد و خورد آنها در چهارچوب منافع امپریالیستهاست. فقط مبارزه متحد خلق می‌تواند حکومت ستمکار دربار و دولت را واژگون کند.» (مردم شماره ۱۷۴ به تاریخ ۳۱/۱۲/۳۱) عملاً نیز در همان روز ۹ اسفند هیچ اقدامی برای بر هم زدن توطئه و نجات جان مصدق نکردند! همین روش باعث شد که افسران عضو حزب توده و اعضای دیگر آن در روز کودتا گنج و مردم ماندند و نتوانستند اقدامی علیه کودتاچیان انجام دهند.

۱۵- قتل فجع حسام لنگرانی و چند جوان دیگر عضو حزب به اتهام واهی خبرچینی برای دولت یا حزبا و سازمانهای مخالف توده.

واهی به این معناکه اتهام وارده بر آنها با روشی عادلانه ثابت نشده بود. مدعی، گزارش‌کننده و قاضی همه یک نفر بودند. هیچ توضیحی از این متهمان نخواستند و حق دفاع به آنها ندادند! از سوی دیگر اگر خبرچینی مستحق اعدام است، آیا رهبران حزب توده به احزاب و سازمانهای دیگر حق می‌دادند که صدها «خبرچینی» را که آنها به این احزاب و سازمانها فرستاده بودند به همین طریق اعدام کنند؟! آیا آنوقت این احزاب و سازمانها را جانی و آدم‌کش نمی‌خواندند و آن «خبرچینها» و خرابکاران را «شهید راه آزادی» نمی‌نامیدند؟! آیا معنی «عادلانی» که در این

«اعلامیه» به حزب توده نسبت داده‌اند این است!؟

۱۶- حتی پس از دستگیری اعضای سازمان افسران و سازمانهای دیگر حزب توده، عمال حزب دست کم یکی از همین زندانیان را بخاطر اتهامهای واهی کشته‌اند و سرپوش بر روی این جنایت گذاشته‌اند.

۱۷- در دوران مهاجرت تا آنجا که من از بعضی از ایشان شنیده‌ام از این پرونده‌سازها، گزارشهای دروغ به مقامات شوروی، زد و خوردها و بند و بستها و فنجایع دیگر میان توده‌ایهای مهاجر بقدری زیاد بوده که امری عادی شناخته می‌شده است.

۱۸- دوران پس از انقلاب و تأسیس مجدد حزب توده در ایران و فعالیتهای آن را خود شما دیده‌اید و مصاحبه‌های تلویزیونی رهبران این حزب را مشاهده کرده‌اید و نیاز به توضیح بیشتری ندارد.

هزاران سال زندان و هزاران شهید!

گزارش- در این اعلامیه نوشته‌اند که حزب توده در

دراه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی... هزاران سال زندان (کشیده) و هزاران شهید، داده است. آیا این ادعاها درست است و آیا این ارقام اغراق آمیز به نظر نمی‌رسد؟

دکتر خامه‌ای: در اینکه عده‌ای از اعضای حزب توده مدتی زندانی بوده‌اند و جمعی از آنها اعدام شده یا در زندان در گذشته‌اند حرفی نیست. اما اولاً باید دید هدف و نتیجه‌ای که از این حبس‌ها و اعدام‌ها گرفته شده چه بوده است؟ از آنچه در پیش‌گفتیم ملاحظه کردید که هدف واقعی حزب توده «آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی» نبوده بلکه سازمانی بوده برای خدمت به بیگانگان. البته حساب افراد و اعضای حزب را از حساب رهبران آنها باید جدا کرد. توده عظیم اعضای

کرده‌اید.

دکتر خامه‌ای: بله، نام او را هم جزو «شهادی قهرمان حزب توده» برده‌اند ولی ارانی هیچ ارتباطی با حزب توده ندارد. او دو سال پیش از تأسیس این حزب در زندان درگذشت. او انسانی شریف، دانشمند، بشر دوست و به تمام معنی آماده مبارزه و جانپازی در راه هدفهای خود، یعنی رهایی ملت ایران از شر استعمار و استثمار بود و در همین راه نیز جان داد. من یقین دارم اگر او زنده از زندان بیرون می‌آمد یا مانع تشکیل حزب توده به این صورت می‌شد، یا علیه آن به مبارزه برمی‌خاست. **گزارش- این اعلامیه، جهان‌بینی حزب توده را مارکسیسم-لنینیسم دانسته است. نظر شما راجع به این مطلب چیست؟**

اقدامات دکتر مصدق برای استیفای حقوق ملت ایران خشم توده‌ایها را به عقده‌حقرتی درمان‌ناپذیر مبدل ساخت

این حزب واقعاً فریب خورده بودند و به هدفهای اعلام شده حزب یعنی خدمت به ملت ایران و استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی ایمان داشتند و نظام شوروی را یک جامعه سوسیالیستی ایده‌آل می‌پنداشتند و از این رو به آن ارجح می‌نهادند. لیکن میان آنها و رهبران حزب باید تمیز نهاد. هدف اینها خدمت به دولت شوروی بود و با کمک آن به قدرت رسیدن در این کشور. یا بهتر بگویم بزردن ایران به پشت پرده آمنتین. بنابراین اگر اعضای حزب مدتی کم و بیش زندانی بوده‌اند ربطی به رهبران حزب یا ماهیت خود حزب ندارد. آنها برای ایده‌آلی که در سر داشتند زندانی بوده یا شکنجه شده‌اند، اینها یعنی رهبران حزب، در هنگام بگیری و به بند تا نوانته‌اند به آنسوی مرزها گریخته‌اند یا با سپر بلا قرار دادن اعضای ساده حزب خود را پنهان کرده‌اند. وقتی هم که گیر افتاده‌اند کوشیده‌اند گلیم خود را از آب بیرون بکشند. هر چه می‌دانسته‌اند اعتراف کرده‌اند، هر جا را می‌شناخته‌اند لو داده‌اند، و هر مطلبی از آنها خواسته‌اند در مصاحبه‌هایشان گفته‌اند و نوشته‌اند. و اما اعدامی‌ها. تا آنجا که من اطلاع دارم از رهبران حزب در دوران رژیم گذشته فقط سه نفر اعدام شدند: علی علوی، خسرو روزه و سرهنگ سیامک. ما بقی افسران و غیرنظامیانی که اعدام شدند فریب‌خوردگانی بودند که در راه ایمان و اعتقاد خود جان دادند و بسیاری از آنها هنگام مرگ تا حدود زیادی به ماهیت حقیقی این حزب پی برده بودند. رهبران دیگر حزب مانند دکتر بهرامی، دکتر بزدی، شرمین و حتی علی علوی نفرنامه از حزب نوشتند و استغفار کردند. به همین مناسبت در میان اشخاصی که به عنوان قهرمانان حزب در این «اعلامیه» نام برده‌اند جز روزه هیچکدام از رهبران سابق حزب نیستند، چه آنها که مانند علی علوی و دکتر حسین جودت اعدام شده‌اند و چه آنهایی که به نحوی از انحاء جان سالم بدر برده‌اند.

گزارش- تصور می‌کنیم نام دکتر ارانی را فراموش

انتخاب می‌شد و کمیته مرکزی موظف بود هر سه ماه یکبار با این اعضای مشاور پلنوم تشکیل دهد. اما در عمل نتیجه این شد که اولاً پلنوم مزبور جای کنگره را گرفت و هر وقت وضع حزب بحرانی می‌شد و اعتراضهای اعضا بالا می‌گرفت با تشکیل یک پلنوم سر و ته قضیه را به هم می‌آوردند. ثانیاً پلنومها بجای هر سه ماه یکبار هر دو سال یکبار هم به زور تشکیل می‌شد. به طوری که تا ۱۳۳۵ فقط سه پلنوم تشکیل شده بود و در این زمان بر اثر اعتراضهای مکرر اعضا و فعالان حزب در مهاجرت پلنوم چهارم که عده‌ای از فعالان نیز در آن حضور داشتند تشکیل گردید. اما کنگره حزب همچنان همان دویی باقی ماند که سه نداشت، این هم نمونه‌ای از احترام به آزادی و دموکراسی در درون حزب!

گزارش- سرانجام مسئله مارکسیسم-لنینیسم به کجا رسید؟ آیا حزب هیچگاه آن را به عنوان ایدئولوژی رسمی حزب پذیرفت؟

دکتر خامه‌ای: می‌بخشید که قدری از پاسخ به سؤال شما دور افتادم. و اما در مورد مارکسیسم-لنینیسم همان گونه که گفتم در هیچ یک از مراومه‌های حزب ذکر کردیم از آن نرفته است و در قطعنامه‌های حزب نیز تا زمانی که به مهاجرت نرفته بود نیز چیزی وجود ندارد. ولی از آنچه در مهاجرت گذشته است من اطلاعی ندارم. اما این دوری از مارکسیسم از لحاظ اسناد رسمی حزب بود. در درون آن و در میان فعالان و رهبران حزب در صحبتها و مباحثات همه دم از مارکسیسم-لنینیسم می‌زدند و همه به گفته‌های استالین و مارکس و انگلس تکیه می‌کردند. حتی در حوزه‌های حزب و سازمان جوانان تاریخ حزب کمونیست شوروی را که «تاریخ تمدن» می‌نامیدند و بعضی ترجمه‌های دیگر کمونیستی را می‌خواندند، یا بهتر بگویم تدریس می‌کردند.

اما باید اضافه کنیم که مارکسیسم-لنینیسمی که در درون حزب رواج داشت دقیقاً نسخه استالینی آن بود و اعضای حزب در بحثهای خود حق تجاوز از این حدود را نداشتند. استاد به گفته‌ها و نوشته‌های استالین مانند آیات مقدس خدشه‌ناپذیر رواج داشت و اگر کسی جرأت می‌کرد منکر صحت مطلق یکی از این آیات شود همچون کافر و مرتد تلقی می‌گردید. آثار مانوئه تونگ و لیو شانوچی از آغاز خواستار زیادی در درون حزب نداشت و طبیعی است پس از آشکار شدن اختلاف نظر چین و شوروی خواندن آنها گناهی بخشش‌ناپذیر تلقی می‌شد. آری، یک چنین الگویی از مارکسیسم-لنینیسم در درون حزب رواج داشت. اما اینکه از چه تاریخی به «جهان‌بینی انقلابی» حزب مبدل شده و بر «پرچم پرافتخار» (!) آن نقش گردیده است من اطلاعی ندارم.

گزارش- پوشش دیگری نداریم. از لطف شما سپاسگزاریم.

دکتر خامه‌ای- من هم متشکرم.

دکتر خامه‌ای: تا آنجا که من اطلاع دارم حزب توده هیچگاه و در هیچیک از مراومه‌ها و اساننامه‌های خود، خویش را یک حزب مارکسیست لنینیست یا کمونیست اعلام نکرده است. در نخستین مراومه موقت حزب که گویا کمیته‌ای مرکب از ایرج اسکندری، سید جعفر پیشه‌وری و ابوالقاسم موسوی تدوین کرده صریحاً این حزب را طرفدار سلطنت مشروطه و خواهان اجرای قانون اساسی مشروطیت اعلام کرده و همه اقشار ملت را دعوت کرده بود که به آن بیوندند. در نخستین کنفرانس ایالتی تهران (زمستان ۱۳۲۱) که در منزل جمشید کشاورز تشکیل شد همان مراومه را با مختصر تغییراتی مانند اضافه کردن جمله‌ای دایر بر «دفاع از حقوق حقه کارگران در برابر کارفرمایان» تأیید کردند.

اما در کنگره اول حزب (مرداد ۱۳۲۳) مراومه جدیدی تدوین گردید که با مراومه اول تفاوت فراوان داشت. منجمه حزب توده را مدافع منافع مشترک چهار طبقه «کارگران، کشاورزان، روشنفکران و پیشه‌وران» نامیده بودند و مواد متعددی به سود این طبقات در آن گنجانده بودند. اما هیچکدام از این مواد از حد اصلاح در کادر نظام مشروطه و قانون اساسی موجود فراتر نمی‌رفت. مثلاً در مورد کشاورزان توصیه شده بود دولت اسلاک بزرگ را از مالکان آنها بخرد و به کشاورزان با شرایط مساعد واگذار کند. به هر حال از مارکسیسم لنینیسم خبری در آن نبود.

در کنگره دوم (بهار ۱۳۲۷) که پس از اشعاب اصلاح طلبان از حزب و در جو ارباب و اختناق درون حزبی تشکیل شد تقریباً همان مراومه را با تغییرات جزئی و فرعی تأیید کردند و بیشتر به تغییر اساننامه حزب و تدوین قطعنامه‌هایی در تأیید سیاستهای گذشته کمیته مرکزی پرداختند. تغییر اساننامه عمدتاً در جهت تمرکز بیشتر و افزودن بر قدرت اجرایی کمیته مرکزی و هیئت اجرایی آن بود. یکی از نوآوریهای اساننامه جدید این بود که عده‌ای عضو مشاور برای کمیته مرکزی